مهدی اخوان ثالث

نوعی وزن در شعر امروز فارسی

(۴)

چنان که دیدیم این ابتکار نیما یوشیج نه تنها مخرب بنیان کار قدما و برهم زدن اساس عروض و قافیه نیست، بلکه گسترش منطقی شیوهٔ آنان، همراه با احتراز از زنبد و بندها و بهره گرفتن از عروق و اعصاب سالم آنهاست.

این ابتکار در عین حال که آن صد و بیست وزن را از ما نمیگیرد، بهره گیری از آن اوزان را چندین برابر میکند. زیرا هر وزنی را بطوری که حالت تغنی و ترنم و ایقاعات و نقرات اصلیش تغییر نکند، با شاخه‌های کوچك و بزرگ فراوان آن در اختیار شاعر میگذارد. پیش روی شاعر موزون، میدانی وسیع از اوزان رنگارنگ با همه فراز و فرودهایش میگشاید. این کار او گسترش وزنها و چند چندان کردن آنهاست.

این یکی از خدمات «نیما» به عالم شعر و ادب پارسی است و حق اینست که بسبب این خدمت بزرگی که به ادبیات فارسی کرده است، همه آنان که در این راه قدم برمیدارند، از او سپاسگزاری کنند.

باید این را گفت که مدعیان شعر و پیشوائی شعر امروزه خواه ناخواه زیر تأثیر این ابتکار و ابتکارهای دیگر «نیما» میباشند. «نیما» خود به این معنی توجه دارد، آنجا که میگوید: «من پریشان هستم وقتی که می بینم دیگران در حرفهاشان زحمت کشیده، نقشهٔ مرا کمرنگ ساخته، خیال کرده‌اند راهش اینست...»

بگذریم، در دنبالهٔ این ابتکار «نیما» در وزن است که شاعر میتواند بیانش را به مقتضای حال و محل از وزنی به وزن دیگر (به طوری که خواننده متوجه این نشود و فقط ناگهان حس کند که در مهب و مصب دیگری قرار گرفته) انتقال دهد. البته این کار باید با مهارت انجام گیرد و شاعر با عبور از معبری (پاساژی) مجرای بیانش را تحول بخشد. اوزانی که قابل انتقال به یکدیگرند و

مبتوان پاساژهائی در آنها ایجاد کرد ـ واصولا این کار ـ مطالعه وجهد و تجربهٔ بیشتری طلب میکند واین کاری است که اگر شاعران داستان سرای قدیم میکردند ، بسی از یکنواختیهای کار آنان میکاست و به تأثیر هنرشان می افزود .

چیزی که هنوز بسیاری ازخوانندگان وهنردوستان را ازتوجه بیشتر و دقت کاملتر در کارهای «نیما» دور نگهداشته ومانع است که ازهنر اوچنان که باید بهره ورشوند ، طرز تعبیر وترکیبات وجمله بندیها وتعقیدات وابهامات وتاریکیهای معنوی وانتخاب الفاظ واصولاً شیوهٔ بیان وسبک خاص اوست که در آن جای گفتگو وروشنگری وتحقیق باقی است واگر گله یا پرسشی هست دراینجا بایدمطرح شود .

دراینجاست که برخی ازکسان، بی آن که هرچیزوهر کس را درمقام خودش بجای آورند ، شیرین زبانیها کرده وخرده ها گرفته اند ومن فصلی از کتاب «بدعتها وبدایع نیمایوشیج» را بعنوان «عطا ولقای نیما» به پاسخ این گونه خرده گیران وشرح نمونه هائی ازویژگیهای سبک «نیما» اختصاص داده ام که در آن با ذکر بعضی خصال هنر برخی از هنرمندان مستقل ومخل پیشین وسنجشهائی ازاین گونه، خصال هنر «نیما» را ـ چندان که ازمن ساخته است ـ نشان داده ام .

فصل

تصرف پادشاه فتح شعرمعاصرایران درعروض فارسی وکاری که با اوزان شعرما کرده است ونتیجتاً قسم وقالب مبتکرانه و بدیعی که بوجود آورده است وبراقسام قوالب کهن ازقبیل قصیده وغزل ورباعی وغیره شکل تازه ای برافزوده است ؛ درواقع بیک حساب مادرو ریشهٔ تمام بدعتهای اوست وازهمه تصرفات وی درقسمت مربوط به شکل وقالب وامورفنی شعرمهمتراست . اینک که، سپاس ایزدان را ، ازکارشناسائدن وپیدا کردن وثبت قواعد این بنیاد و بدعت آن خدمتگزارعالیقدر، رهانندهٔ شعر فارسی ازبن بست رکود وابتذال فارغ شدیم، می پردازیم به جست وجو دراینکه جزاستعداد وهوش و قابلیت ذاتی او، آشنابودن باچه سوابق و پیشینیه هائی اورا بدین طریق رهنمون گشته است وبذر این بدعت رادرهوش او کشته وپرورده، ببارو بازار آورده است، بعبارت دیگرچه شباهتها و نظائری دردسترس دیدن وسنجیدن او بوده

است؟ آیا او ناگهان باین فکر بکر عمیق ومنقلب کننده افتاده است، یا اینکه بمرور و با آزمودن سوابق وغور در نظائر پیشین بچنین کاری دست یازیده است وکاررا بکمال رسانده؟ اگر چنین است عناصر و امور و مصالح آزمایش او چها بوده ؟ چشم اندازها وسرچشمه‌های الهام و تأثر او چیست ؟

این گرچه بعهدهٔ محققان و ناقدان بیغرض وسلیم آینده است که منابع ومدارك لازم را برای سنجش وارزیابی وهمچنین برای پیدا کردن «ریشه‌های قبلی» فراهم آورند، اما امروزهم میتوان در این زمینه خاص جست وجوهائی کرد. اینك راههائی برای این جست وجو:

۱ــ پیش ازین از گفتهٔ «نیما» نقل کردیم که گفت درهنر هرکاری از ریشهٔ قبلی آب می‌خورد ، وهم نقل کردیم که گفته بود من از گاتها شروع کرده‌ام که اصلیتی را درشعرما دارد ؛ اما این مطلب را برای ارائه نمودار عینی و نشاندادن نمونهٔ مشهود، من نمیتوانم بجائی که جای باشد، برسانم . جز آنکه بگویم مسلماً «نیما» لااقل با ترجمهٔ «اوستا» وشعر قبل از اسلام ایران آشنائی داشته‌است ومی‌دیده است که: «اغلب اشعار «اوستا» دارای یك وزن و آهنگ معین نیست، یعنی آهنگ هر بیتی ممکن‌است بادیگری فرق داشته باشد ... مصراع اول دارای شش سیلاب، دومی هفت، سومی هشت و چهارمی هفت‌سیلاب دارد...» (۱) پس یکی ازمؤثرات وسرچشمه هائی که ممکن است احتمالا دراین اختیاروابتکار، درمدنظر اهل تحقیق باشد، توجه نیما واشاره‌اش بشعرقبل ازاسلام ایران تواند بود . هیچ بعید نیست که شکل وشیوهٔ اشعارهجائی نیاکان‌ما، خاصه‌اوستا وبالاخص گاتها، چه‌درامروزن و قافیه، چه درطبیعت بیان شعری، عنایت‌اوراجلب کرده ، طرفی‌ازاوقات جست وجو و آزمایشهای‌اورا به خود خوانده باشد. زیرانیما خاصه درایام جوانی به آداب و آثاروشعروتاریخ ایران باستان بسیار علاقه ودلبستگی داشت . من بارها خود ازاوشنیده‌ام که بی‌آنکه تعصب وجزم تنگ نظرانه‌ای داشته باشد، صفا وجوانی‌وشکوه آن دنیای کهن را باشوق وشیفتگی می‌ستود و به کوشش بعضی مستشرقان ایران‌شناس وایرانیانی که درراحیای آداب و آثار ملی و باستانی سرزمین مابخصوص شعروادب ومواجید قریحه وذوق وهنر ــ بی‌هیچ غرض کارنجیبانه وبذل‌همت و عمر کرده بودند ومیکردند ، با چشم حقشناسی و تعظیم می نگریست. یکی ازموجبات دوستی وپیوند علائق میان‌او وصادق هدایت همین‌امر بود .

---

(۱) صادق‌هدایت، نوشته‌های پراکنده ص۲۹۹

میدانیم که شعروادب باستانی‌ایران، اعم‌ازاوستائی وپهلوی‌وغیره، از لطیفترین سروده‌های ارواح آزاده وازمیوه‌های آزادگی آدمیان است واز شریفترین الحان چنگهای‌سالخورد جهان. ویژه سرودهای اوستا که حاصل رامشگری ذوق وهنراندیشه‌های پرشوروشکفتگی، اما آرام وعمیق‌وهمچنان جلیل‌است وسرشارازنور و نوازشی پاك و بلورین و درخشان که در صف کهن‌ترین ونجیب‌ترین رازها وتغنیات بشری، رخشندگی وشکوهی‌جاودانه وگیرائی جادوانه دارد ، چنانکه هرزنده دل‌صاحبذوقی‌را دربزرگدریائی‌از جمیل‌ترین لحظات هستی‌غرق میکند .

وهم میدانیم که‌ازلحاظ امورفنی وقالب‌شعروزن وقافیه نیزمنزه است ازهمه قید وبندها وبیماریهائی که شعرایران پس‌ازآلودگی‌به اسالیب عرب دچارو گرفتارآن شده‌است . بنابراین بسیارطبیعی است که نیما به‌این‌منطقهٔ روحی واین قلمروشعروادب‌گرایش وتعلق خاطرپیدا کرده ، ازراه ورسم ایرانیان پیراری درکارشعرپند وپیغامها شنوده باشد .

بهترآن می‌توانست‌بود که‌بعنوان نمونه پاره‌ای ازاشعار کهن‌اوستائی را همچنانکه درمتن وشکل‌اصلی بوده‌است، نقل کنم امابا توجه به بعضی معاذیرازجمله اینکه‌پس‌ازسپری شدن قرنهای‌قرن دراین‌خصوص قطع ویقین کامل نمیتوان کرد، به‌نقل گزیده‌ای ازترجمه‌ای بسنده میکنم که نیمی‌ازکار وهنجاررا ـ ازحیث معنی ومحتوی لااقل ـ می‌نماید؛ و پیشانی‌این فهرست را به‌نیمتاجی‌ازچندپاره جواهردرخشان، بیتی‌چنداز«تیربشت» می آرایم، شعری درستایش ستارهٔ تیر(تشتر) آورندهٔ ابرها وبارانها، ونبرداو با «اپوش» دیوخشکسالی‌وتنگیابی و گرسنگی، باتوجه به روایت‌استاد بزرگوارابراهیم پورداود(بتقریب همان روایت) چنانکه‌درچاپ اول «مزدیسنا وادب‌پارسی» تألیف استاددکتر محمد معین‌آمده است :

«تشتر، ستارهٔ رایومند فرهمند رامی‌ستائیم ؛
آنکه آبهای آرمیده وروان چشمه وجویبار و برف وباران .
چشم براه اوست .
کی‌برای مابرخواهدآمد، تشتررا یومند فرهمند ؟...
کی روان گردد
چشمه‌ها بسوی کشتزارهای زیبا وخانه گاهها ودشتها
که ریشهٔ گیاهان راتروتازگی‌بخشد ؟
برای فروغ وفرش‌اورا می‌ستائیم،

که ازهمه‌هرچه هست باآب جهندهٔ خویش
هول ومراس فرو شوید ...
آنگاه ای سپنتمان زرتشت،
تشترا یومند فرهمند ،
به‌پیکراسپ سپیدی زیبا ، زرین‌یال و گوش ودم ،
به دریای «فراخگرت» فرودآید،
به نبرد باوی «اپوشدیو»
درپیکراسپی سیاه‌اندرآید ،
بریده گوش ودم، بی‌یال، سهمگین و گر...
بهم درآویزند ، بجنگند ...
هنگام نیمروز تشترا یومند فرهمند
براپوشدیو چیره شود
اورا بشکند ... ازدریای فراخکرت دوربراند
تشترا یومند فرهمند ، آنگاه
خروش رستگاری وشادکامی برآورد :
خوشا بمن، این‌اهورامزدا ،
خوشا بشما، ای‌آبها و گیاهان،
خوشا بدین مردیسنا ،
خوشا بشما، کشورهای آب ،
جویهاتان به‌نیرومندی
سوی کشت و کارهای‌خوش بروبار ، بادانه‌های درشت،
سوی چراگاهها ، بادانه‌های ریز،
سوی این‌جهان پدیدارسامان، روانه‌باد .»
بس. ایدون‌باد . ایدون‌تر باد .

۲ـ نوآوری وبدعت نیما درمورد وزن، چنانکه‌گذشت ـ مقیدنبودن به‌قید «تساوی‌ارکان» است درمصرعهای شعر، یعنی‌اوتساوی طولی‌مصرعها رافقط ، رعایت‌نمی‌کند؛ واین‌حال‌مستلزم دو گونه خروج‌ازقوانین وسنتهای قدیم است :

الف ـ درجهت کوتاه ازحد معمول آوردن مصرعها ،

ب ـ درجهت بلندترازحد معمول آوردن .

واین هر دوحال درقدیم به نحوی سابقه داشته‌است . در قسمت اول

مصرعهای کوتاه مستزادها (بزودی دراین موردتوضیح بیشترخواهیم کرد) سابقه کوتاهتر ازحد معمول آوردن است، ودرقسمت دوم مصرعها یابندهای بحرطویل‌ها واقسام شبه بحرطویل. زیرا هربندی یا مصرعی دربحرطویل شامل تعداد بسیاری‌ازارکان عروضی‌است که بدلخواه سراینده تکرارمیشود واین‌نظیرهمان‌کاری است که نیمادرمصرعهای بلنداشعارش میکند، درفصل بحرطویل‌منجمله به‌آنچه دربحررمل‌مخبون از«غیاث‌اللغات» و«درهٔ نجفی» نقل کرده‌ایم توجه کنید.

اما اولا کار نیما به‌هیچیك ازدوحال مذکور به تمامت شبیه نیست و ثانیاً تلفیقی ازآن هردوحال می کند درمورد کوتاهی مصرعها و فرقش با مستزاد آنست که به‌محل‌معین وسرگره وبندمشخصی‌ازارکان‌مستزادنمی کند بلکه ازین‌حیث هم‌آزادی بیشتری‌می‌جوید وچنانکه گفتیم مصرعهای کوتاه نیما به‌هربحراز بحور شامل نخستین جزء ازرکن اول (یابیشتر) ازهمان بحراست بازحافات وعللی که ممکن است‌آن رکن‌داشته باشد. ازاینروگاه یك‌کلمهٔ دوحرفی یابیشتردرشعرنیما حکم‌مصرعی دارد، وانگهی‌بایك‌اندازهٔ معین که درموارد نظیرتکرارشود، مستزاد نمی کند.

درمورد بلندی مصرعها نیزفرقش با بحرطویل‌آنست‌که اولا تکرار ارکان درمصرعهای بلنداشعارنیمابه بسیاری بحرطویل‌ها نیست و بمعمول از هفت وهشت، غالبا درنمیگذرد، ثانیاً درپایان بندی چنانکه‌گفتیم برای‌حفظ استقلال هرمصرع‌بابحرطویل فرق‌دارد. پیش‌ازین گفتهٔ نیمارادراین‌خصوص نقل کردیم وحاجت به‌تکرارنیست.

با وجود این وجوه افتراق برای تمامت جست وجوو تحقیق وبرای اینکه ناقدان بیغرض وبصیرآینده حمل‌به‌سکوت یابی توجهی نکنند لازم است که بسوابق امور وشباهتها ونظایر وحدود اشتراك وافتراق بدعتهای نیما باگذشته، اشاره شود، بحرطویل نیز ازحیثی که گذشت حد اشتراك و افتراقی‌دارد بابحثهای مورداعتنای ما... (۱)

۳ـ در فقرهٔ پیش به تفاوت مستزاد باکارنیما در وزن اشاره کردیم، اینجا مطلبی برآن نمی‌افزاییم جزآنکه‌بگوییم مسلماً بایدبشکل‌مستزادها

---

(۱) درخصوص بحرطویل من‌جستجوئی کرده‌ام که به‌عنوان ذیل‌همین فصل جایش دراینجاست ودر کتاب بجای خود خواهد آمد. رك: ماهنامهٔ فرهنك شماره ۳ اسفند ۱۳۴۰

توجه داشت ، زیرا همین شباهتهای جزئی راهنگامیکه درکنارهم بگذاریم برای نیمایاد آورنکات دقیق و آموزنده، تواندبود .

شکل مستزاد درشعرفارسی چندان‌سابقه ورواجی ندارد ، البته‌ازبحر طویل قدیمتراست ، اماظاهراً اول باردربعضی کتب قرن‌نهم باین‌قسم برمی خوریم، فی‌المثل «تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی» و«لسان القلم» اساتیدکهن وشعرای درجه‌اول زبان مادراین قالب‌شعر نسروده‌اند و آنچه‌بایشان منسوب است بسیار نادراست .

ازقدیمترین غزلهای مستزادغزلی‌است منسوب به‌شیخ فریدالدین‌عطار نیشابوری که ظاهراً سر مشق مستزاد مشهور منسوب به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بوده‌است زیرادروزن وقافیه وردیف عین‌کارمولوی است. عطار ومولوی دراین‌راه وردیف چندغزل دارند. درانتساب‌اصل‌غزلها به‌عطار و مولوی‌شکی نیست، اگرباشد شك درمستزاد سرودن ایشان است ، بهرحال چون‌شعرمولوی‌مشهوراست‌اماسرمشق‌مستزادمنسوب باو، این‌شعرعطارچندان شهرت‌ندارد وشکل مستزادش تازه‌پیدا ومنتشرشده ، چندبیتی‌ازآن رانقل میکنیم، ازدیوان‌کامل‌قصاید وغزلها ورباعیات عطار که‌بانفاست ودقت تمام وفوق‌العاده خوب به‌تصحیح آقای دکتر تقی‌تفضلی منتشرشده‌است وبسیاری‌از شعرهای او که دردیگرچاپهای دیوان عطاریا اصلا متروك مانده بود یا از بس بیدقتی وغلط ضایع گردانده شده بود ، بدینوسیله ازترك و فراموشی و ضایعی رسته ، احیا شده است ، منجمله همین شکل مستزاد که در بعضی نسخه‌های مأخذکارمصحح بوده‌است وازنظرماقابل توجه تواندبود ، گرچه بیقین‌معلوم نیست که عطارومولوی- خاصه‌عطار- غزل‌خودرا درقالب‌مستزاد سروده باشند واحتمالا شایداصحاب خانقاه وصاحبدوقانی که باموسیقی وشعر آشنابوده‌اند (مولوی‌بعیدنیست که خوداینکاررا کرده باشدزیرا آن‌بزرگمرد اهل موسیقی‌هم بوده، رباب‌میزده، وشایدبرای‌بعضی غزلهای‌خودآهنك هم میساخته) بـرای حاجتی کـه داشته‌اند این پاره‌های مستزاد را بر غزلها افزوده‌اند، تابآوازوهمراه موسیقی‌خوانده شود. این‌غزل‌دردیوان‌عطارچاپ استاد سعید نفیسی ساده آمده است(چاپ سوم ص۲۴۱) درکلیات‌شمس‌دیوان کبیرمولوی چاپ دانشگاه به تصحیح استادبدیع‌الزمان فروزانفرو غزلیات شمس چاپ صفی‌علیشاه نیزآن غزل منسوب بمولوی که مورد بحث ماست، یعنی .

هرلحظه بشکلی بت‌عیاربرآمد .

دل بر دو نهان شد .

به‌هیچیك‌ازدوشکل نیامده است ، نه‌ساده نه مستزاد، امادربعضی کتب بدیع‌درقسم مستزاد غزل‌مولوی را نمونه‌می آورند. اینك چند بیت ازمستزاد منسوب به عطارتا خواننده تفاوت مشهود بین‌این‌قسم را باکارنیما ببیند:

نقد قدم ازمخزن اسرار بر آمد
چون گنج عیان شد .
خودبود که خود برسر بازار بر آمد
برخود نگران شد،
درموسم نیسان زسماشد سوی دریا ،
در کسوت قطره
در بحر بشکل درشهوار بر آمد
در گوش نهان شد ...
اشعار مپندار اگرچشم سرت‌هست
رازی‌ست‌نهفته
آنچه بزبان ازدل عطار بر آمد ،
این‌بود که‌آن شد (۱)

می‌بینیم که در مستزاد سرگرهی معین ومکرر در همه ابیات نظیر، مصرعهای کوتاه می آید. ازلحاظ قافیه‌نیز دربعضی نمونه‌هاقافیهٔ پارهٔ مستزاد تابع قافیهٔ اصل شعراست (اصحاب بدیع این گونه راخوشترمیدارند) ودر بعضی دیگر- مثل‌همین شعرعطار- قافیهٔ مستقل دارد ودر مصرعهای آزاد ، پارهٔ مستزاد نیزبه تبع‌اصل شعر، بی‌قافیه‌میماند .

غالب مستزادها درقسم‌غزل ورباعی است وهمه همین حال را دارد .

مستزاد رادر کتب بدیع چنین‌تعریف می کنند که پارهٔ افزوده‌ای‌است که در دنبال‌ابیات، بیاید چنانکه شعردروزن ودرمعنی بآن نیازی نداشته باشد. بعضی خصوص این بی‌نیازبودن‌معنی‌شربآن افزوده‌ها رادرتعریف‌مستزاد نیاورده‌اند واگرچنین باشد که شعربه آن زنگولهٔ زائددنبالش، چه‌درمعنی چه درزیبائی وآرایش و کمال، نیازی‌نداشته باشد، باید«حشو» رابچهارقسم تقسیم کرد: ملیح، متوسط ، قبیح،مستزاد (!) بهرحال بابدبرای‌تفصیل وشواهداین‌مورد بکتب بدیع متأخرروجوع کرد منجمله «ابدع‌البدایع»، «دره نجفی»،«علم

(۱) دیوان غزلیات وقصائدعطاربه‌اهتمام و تصحیح دکترتقی تفضلی تهران ۱۳۴۱ ص ۲۰۷-۲۰۶

بدیع فروغی ذکاءالملك اول»، ذیل «ادیب‌هروی» بر «عروض‌همایون»، کتاب‌استاد «عبدالعظیم قریب»، کتاب بدیع آقای «دائی‌جواد» وغیره.

گویا ابتداغزل یاترانه (رباعی) رابرای‌اینکه قول‌مانند خوانده‌شود مستزاد میکرده‌اند تاخواننده وقوالی اصل‌ترانه را بسراید و دیگران در ترجیع‌وفرود آهنك آن مصراعك‌افزوده رابخوانندوهمراهی کنند، باصطلاح اهل‌نوحه «دم‌بگیرندونفس بدهند» نظیر بعضی تصنیف‌ها و نوحه‌ها. مستزاد شدن غزل‌عطاروخاصه مولوی نیز ـ که شعرشان مایهٔ گرمی وشورو جمال وسبب ترصیع وقت وحال محافل شیدائی ودرویسی وقلندری است ـ قرینهٔ مؤید این‌معنی‌تواند بود. بعیدنیست که این‌شعرعطارقدیمترین غزل مستزاد شدهٔ مشاهیربزرگان باشد.

البته ممکن‌است قوالان خانقاههای قدیم شعردیگر پیشینیان را هم تصنیف‌ومستزاد کرده باشندچنانکه بر بعضی‌رباعیات شیخ ابوسعیدابوالخیر و خیام‌پاره‌ای مستزادی گویا بهمین منظور برافزوده‌اند اما این‌ترانه‌ها چنان است که مطابق تعریف گروهی از اصحاب بدیع اصل رباعی در معنی بآن پارهٔ افزوده نیازی ندارد، نظیراین رباعی مستزاد که مستشرقی آنرا بخیام نسبت داده‌است:

عیدآمد وکارهانکو خواهد کرد
چون روی‌عروس
ساقی‌می لعل‌در سبو خواهد کرد
چون چشم‌خروس
افسارنماز وپوزه‌بند روزه
یکبار دگر،
عیدازسراین خران فرو خواهد کرد
افسوس افسوس.

معلوم است که زائده‌ها رابعدها بر آن‌افزوده‌اند، گمان من آنست که قطع ویقین نتوان کرد که «ابوسعید ابوالخیر» وخاصه «خیام» خودآنگونه مشتزادهای کم‌لطف ووقارسروده باشند.

گرچه غزلهای ساده هم قول شده است اما انگار مستزادها را اهل موسیقی برای تصنیف نغمه مناسبتروملایمتر میدیده‌اند، خاصه آنچه درهمان وزن شعرعطارومولوی بوده، درتذکره‌های عهدصفوی راجع به‌قول‌سازی وکارشعرای اهل‌موسیقی، گاهگاه شواهد این‌خصوصیت دیده میشود (اینجا

به وزن خاص آن غزل مستزاد بیشتر توجه دارم) و پیشتر در تذکرهٔ « دولتشاه سمرقندی» نیز دیده‌ایم که عبدالقادر عودی برمستزاد مشهور « ابن حسام هروی » :

آن کیست که تقریر کند حال گدا را
درحضرت شاهی الخ

تصنیفی کرده‌است. دراین اواخر، خاصه درایام مشروطیت شعرمستزاد رواجی پیدا کرد وهنوزهم دربعضی جراید هزلی رواج دارد. در کتب بدیع نیز مستزاد راقسمتی ازاقسام شعرمیشمارند که گفتیم و گذشت. برخی ازسفینه‌ها هم فصلی به‌مستزاد اختصاص داده‌اند .

رباعی مستزاد نیزمانند غزلها درسر گرهی معین مصرع کوتاهشان می آید ومعمولا بدین ترتیب :

مفعول مفاعلن مفاعیل فعول
مفعول وفعول

وازین قبیل، یعنی رکن اول باقسمتی ازرکن دوم یارکن اول بامزاحف رکن دوم. ممکن است پارهٔ مستزاد دررباعی چهارتا باشد یعنی برای هرمصرع یك پاره ، مثل رباعی مستزاد منسوب به «خیام» که نقل شد، وهم ممکن است برای هربیت یك تکه بیایدمثل بعضی رباعیات مستزاد ابن یمین منجمله این:

ای چشم سیاه تو بلای دل من
مشتاق توشد دلم، برای دل من
برخیزویا .
گرخواجه ترا روز رهامی نکند ،
آخر شبکی بهر رضای دل من
بگریز وبیا.

اینك یك ترانهٔ مستزاد (در وزن رباعی اما باشش مصرع تمام، درواقع سداسی، ودومصراعك) ازابن یمین نقل میکنیم تا انواع وشواهد این فصل کمابیش تمام باشد . این ترانه ازلحاظ تعدادمصرعها و قافیه‌بندی و همچنین پارهٔ انزوده، نسبت به نمونه‌های دیگرندرتی دارد وبرای مقصود ومنظورما مناسبتراست، یعنی دومصراع کوتاه آن کمی بلندتر ازسر گره متداول در رباعیهای مستزاد آمده‌است واز این حیث نمونه‌جالب ونادری وپیداست که شاعرخواسته تازگی وتنوعی به‌قالب شعرخود بدهد:

گفتم زسر لطف توای طرفه پسر

زآن پیش که مورصف کشد گردشکر
خواهم نفسی زصحبتت آسودن ،
دانم که رضاداری .
ازشام شراب دادنت تابه سحر
وانگه که تورا فروشد از مستی سر
گویم که میان‌ما چه خواهد بودن
آیین وفاداری.

بقدری قوالب واقسام شعر کهن مایکنواخت ومحدوداست که کمترین خروج وعدول ازسنن معمول بمثابهٔ امری‌نادر وابتکاری بنظرمی آید، گرچه تأثیرحاصل آن درعمق واساس‌وجان وجمال حقیقی‌شعرچندانی نباشد (۱)

می‌بینید که دراین‌نمونه هم دومصرع کوتاه ، سربندمعینی و بعین‌نظیر هم‌مستزاد شده‌اند ولی باز از لحاظ سوابق کار ، بهرحال اقسام مستزادها چشم اهل‌جستجو رالحظه‌ای بسوی خود میخوانند ومقصودما ازین تفصیل همین است نه چیزدیگر.

ازمستزادهائی که‌درایام‌نزدیك بمامشهورشدغزل‌مستزاد «امیراتابکی» است که مرحوم «وثوق‌الدوله» ومرحوم «رشیدیاسمی» هم استقبالی‌ازآن کردند و کمی‌بیشترقصیده مستزاد «فرصت‌الدوله شیرازی» وقصیدهٔ کوتاه مرحوم «میرزاسیدمحمدحبیب‌اللهی‌خراسانی» پسرجوانمرگ «حبیب‌خراسانی» هم‌بیش و کم شهرتی‌یافته‌اند که احتمالا نیما نیز ازین شهرت‌ها بیخبرنبوده است .

شواهدی دردست هست که نیمابشکل مستزاد توجه داشته است ودر آزمایشهای گوناگون خوداین قالب راهم‌آزموده است وازآن‌در گذشته . وجود بعضی‌مستزادها درآثار نیما ازین‌معنی حکایت می کند که البته مجال نیست بهمه آنها بپردازیم ولزومی‌هم ندارد امایکی‌دوشاهد میتوان آورد ،

---

(۱) اینجا خود را موظف‌میدانم که ازدوستم آقای نادرنادرپور واز فاضل معزز آقای احمد گلچین معانی‌سپاسگزاری کنم که این رباعی‌را ازیك نسخهٔ کهن خطی‌دیوان ابن‌یمین‌استنساخ کرده‌اند که ازطریق آقای نادرپور به‌من رسیده است . نقل‌من با اتکاء به‌امانت آقای گلچین معانی است زیرا ایشان‌این رباعی رابادورباعی مستزاد دیگر که یکیش قبلانقل‌شد در دیوان ابن‌یمین دیده ویادداشت کرده‌اند .

ازجمله این‌شواهدیکی مثنوی مستزاد « شیر » است که از نخستین کارهای نیماست .

قبلاگفتیم که مستزاد غالباً درقسم غزل ورباعی است. « نیما» در این خصوص نیز کوشیده است کارش پیروی محض نباشد یا لااقل کمابیش ندرتی داشته باشد. مثنوی‌مستزاد« شیر » ازآثارقدیم« نیما» ومورخ « بهمن۱۳۰۴» یعنی چهارسال پس‌از «افسانه» است. اینک‌چند بیتی‌ازخواتیم آن به‌شهادت این‌قسمت بحث نقل‌میکنیم وقبلابدنیست دوسه کلمه درخصوص این شعر گفته شود تاسررشته به‌دست خواننده بیاید .

«شیر» قطعه‌شعری است کنائی و رمزی که ظاهراً « نیما » حال و هنجار وسخن وحماسه خوانی شیررا کنایه ازکاروشیوه ورمز بیان احوال و روحیه وخصال خویش گرفته است که درمقابل‌معاندان‌بی‌هنر، جانوران‌دیگر ازقبیل روباه وخروغیره حماسه میخواند ، ازپرورش طبیعی ومادر وکسان خویش سخن‌میگوید«ومی‌غرد غریدنی‌هولناك»وخشم وخروشی‌دارد که‌چرا شیر گرسنه بخوابد و« بیابد به‌هرچیزروباه دست» وپرسشهائی ازاین گونه میکند وگوئی‌میخواهد حمله وهجوم‌آورد وداد ازبیهنران بگیرد . اما سر انجام ازین درمیگذرد ودردل برناتوانی ایشان می بخشاید ومیگوید :

« بریزم اگر خونشان را به کین
بریزد اگر خونشان بر زمین
همان نیز باشم که خود بوده‌ام
به بیهوده چنگال آلوده‌ام
وزاین گونه کار
نگردد در آفاق نامم بلند
نگردم به هر جایگاه ارجمند
پس آن‌به مرا چون کزایشان سرم
ازین بی هنر روبهان بگذرم
کشم پای‌پس
ازین پس ببخشودتان شیر نر بخوابید ای روبهان بیشتر
که‌در ره دگریك هماورد نیست بجز جانور های دلسرد نیست
که خفتن است
همه آرزوی محال شما
به‌خواب است ودر خواب گردد روا

بخوابید تا بگذرند از نظر
بنامید آن خوابها را هنر
ز بیچارگی
بخوابید این دم که آلام شیر
نه درمان پذیرد ز مشتی اسیر
فکندن کسی را که در بندگی است
مرا مایهٔ ننگ و شرمندگی است
شما بنده‌اید .»

شاهد دیگر منظومهٔ بالنسبه مشهور و مفصل «خانوادهٔ سرباز» اوست که در ۱۳۰۵ شمسی سروده . این منظومه در قالبی آمیخته از مثنوی و مسمط سروده شده‌است که همچنان ندرت دارد. دو بند از آنرا برای خاتمه این مقاله میآوریم .

از آغاز فصل پنجم زن «سرباز» که شوهرش درجبهه برای «نیکلا» می‌جنگد ، در کلبهٔ فقیرانه و بی نور خود با طفل شیرخوارش ، تنهامانده ، گرسنه و بی‌یار و یاور ، گلاویز باخیالات واوهام است. چشم‌براه شوهر تیره روزخود که هردم می‌پندارد یا آرزومیکند که اینک خواهد آمد واوو فرزندش را از گرسنگی و مرگ نجات خواهدبخشید ، اما :

« این زمان گوئی هرچه بود ، ازهوش
رفت و حتی شمع نیز شد خاموش
تکه ئی مهتاب از ره روزن
سر برون آورد ، اندرین مسکن
هر کجا خاموش هرطرف تیره ست
چشمها خیره ست
گوئیا جنگی است ، عشق را بابخت
هر چه ازهر چیز ، می هراسد سخت
مادر از بچه ، بچه از مادر
روی گهواره مینهد زن سر
پیش چشم اوست شوهر مهجور
چون خطی کم نود... الخ» (۱)
(دنباله دارد)

---

(۱) نیما زندگی و آثار، دکتر جنتی عطائی - صفی علیشاه - تهران آذر ۱۳۳۴ ص ۹۷